

کار...



"کار" گزیده ای از "پیامبر" : جبران خلیل جبران

مترجم : فروغ طاعتی

تصویر : Vincent van Gogh

کار... .

... و سپس دهقانی پیش آمد و گفت : از کار با ما بگو...

و حکیم چنین ادامه داد :

شما کار میکنید تا قادر به همراهی در حرکت و همنوایی با ترنم زمین و "جان" زمین باشید...

چرا که عاطل و باطل بودن ، بیگانه شدن با فصلها و دور شدن از قافله زندگی ست، کاروانی که با شکوه و اُبّهت و سربلند از تسلیم، به سوی جاودانگی پیش می رود. هنگامی که کار میکنید، مثل یک "نی" هستید که از ورای آن، زمزمه زمان تبدیل به نغمه میگردد.

کدامیک از شما مایلید که مانند یک "نی" خاموش و بیصدا باشید، در حالیکه همه با هم و یکصدا میخوانند؟

همیشه به شما گفته اند که کار یک مصیبت است و شخم زدن یک عذاب.

ولی من به شما میگویم، زمانی که کار میکنید، به آن قسمت از رویای دور دست زمین تحقق می بخشید که از لحظه تولدش، به نام شما تعیین گشته بود، و در حفظ پیوستگی و یگانگی خود با کار، در واقع به زندگی عشق می ورزید. و عشق ورزیدن به زندگی از ورای کار، آشنا بودن با راه و رسم صمیمی ترین راز زندگی ست.

و اما اگر در میان درد و اندوهتان ، " تولد" را "رنج" می نامید و بار تن را ، بلا و مصیبتی نوشته بر پیشانی، در اینجا به شما می گویم که فقط عرق جبین این نوشته را خواهد شست.

و همچنین به شما گفته اند که زندگی، ابهام و تاریکی ست، و شما هم در میان ضعف و خستگی، گفته بیزاران و دلزدگان از توان افتاده را تکرار می کنید...

و من به شما میگویم : به راستی ، زندگی ابهام و پیچیدگی ست، مگر در حضور شور و هیجان و دل بستگی،

و هر علاقه و شوری نابیناست، مگر در حضور دانش،

و هر دانشی بیهوده و باطل ، مگر آنجا که " کار " حاضر است ،
و هر کاری پوچ و تُهی ست مگر در کنار عشق ؛
و زمانی که با عشق تن به کار می دهید، به خود ، به دیگری و به خداوند میپیوندید .
و اما با عشق "کار کردن" چگونه است ؟

بافتن پارچه ای ست که تارهایش از قلبتان کشیده می شوند، چنانکه گوئی برای پوششی
بر جسم محبوب است .
ساختن خانه ای ست با مهر و دلبستگی، چنانکه گوئی قرار بر سکونت محبوب در این
مأواست ...
پاشیدن بذر است با نرمش و لطافت و برداشت محصول با شادی و نشاط، چنانکه گوئی
میوه ها از آن محبوبند .

بر جا گذاشتن نَفَسِ روحتان، در هر آنچه که بدان شکل می بخشید،
و آگاه بودن از اینکه تمام رفتگان سعادتمند، در کنارتان حاضرند و مراقب .
بکرات از شما شنیده ام، طوریکه گوئی در میان خواب حرف می زدید، « آنکس که
روی مَرَمَرِ کار می کند و تصویری از "جان" خود را روی سنگ می یابد، اصیل تر
و والاتر از آنی ست که زمین را شخم می زند...
و آنکس که رنگین کمان را دریافت نموده و به سان تصویر انسان بر روی بوم می
گستراند، مقدّم بر آنی ست که صندل برای پوشاندن پا تهیّه می بیند...»

ولی من به شما می گویم، و آنهم نه در خواب، بلکه در بیداریِ مطلق، و در روشناییِ
روز، که باد با درخت بلوط تنومند، ملایمتر از ناچیزترین پَرِ گاه ، سخن نمی گوید .
و آنی والاتر است که صدای باد را با عشق خود به آوایی دلنواز تبدیل کند .

کار، "عشق"ی ست مشهود و پیدا .
و اما اگر شما با عشق قادر به انجام کاری نیستید و با بیزاری به آن تن می دهید، بهتر
آنست که رهایش نموده و در کنار دروازهٔ معبد بنشینید و صدقه دریافت کنید، صدقه از
کسانی که با شور و نشاط تن به کار می دهند....

چرا که اگر نان را بی رغبت و میل آماده کنید، نانی تلخ خواهد بود، نانی که فقط
تسکین دهندهٔ نیمی از گرسنگی انسان است...

و اگر انگور را با اکراه بفشارید، زهری از این بیزاری در شرابتان تراوش خواهد
نمود...

و حتی اگر به سان فرشتگان نغمه سر دهید در حالیکه به آواز بی علاقه آید، گوش
انسانها را به روی ندای روز و نوای شب فرو خواهید بست.

"کار" گزیده ای از "پیامبر" : جبران خلیل جبران

مترجم : فروغ طاعتی

تصویر : Vincent van Gogh